

فضای سیاسی خاورمیانه و نگرش‌های تعامل یا تقابل جویانه آمریکا و ایران

دکتر سیدجواد معین‌الدینی* / دکتر حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی**

چکیده

پس از مطرح شدن دکترین جنگ پیشدستانه در سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا، خاورمیانه کانون «گسل» بین دو رویکرد رقیب یعنی: رویکرد لیبرال-هژمونیک آمریکا و رویکرد نقاد-هژمونیک گریز ایران شد. از یکسو، سیاست خارجی آمریکا برآیند اندیشه نولیبرال-نو محافظه‌کاری بود که مبانی اش برتری استراتژیک در بازی قدرت است و از سوی دیگر، سیاست خارجی ایران اسلامی به لحاظ مبانی دینی و ایرانی، تبلور اخلاق‌گرایی و سلطه‌ناپذیری در نظام بین‌الملل است. بر این اساس پاسخ به این سوال که کدامیک از رویکردهای تعامل جویانه و یا تقابل جویانه و یا تعامل-تقابل‌گرا بین آمریکا و ایران در آینده شکل خواهد گرفت مهمترین هدف این نوشتار را تشکیل می‌دهد.

کلید واژه‌ها

خاورمیانه، رویکرد تعامل‌گرایی، رویکرد تقابل‌گرایی، آمریکا و ایران، تعامل دوستانه در بحران-تقابل در شرایط عادی

* استادیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

** استادیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی habib_shirazi@yahoo.com

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، که میارزه با « تروریسم^۱ » به صورت بخشی اساسی از دکترین «جنگ پیشدستانه» در سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا در آمد، خاورمیانه به نقطه «گسل» بین دو رویکرد رقیب آمریکا و ایران تبدیل شد: رویکرد لیبرال- هژمونیک آمریکا و رویکرد نقاد-هژمونیک گریز ایران. از یکسو، سیاست خارجی آمریکا تبلور اندیشه نولیبرال-نومحافظه کاری بود که مبنایش برد استراتژیک در بازی قدرت است. از سوی دیگر، نگاه سیاست خارجی ایران به دو لحاظ دینی و ایرانی تبلور اخلاقگرایی و سلطه ناپذیری است (سیف زاده: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، زیر چاپ: فصل اول، و بن فکنی رندانه، زیر چاپ: فصل هفتم).

سوال قابل طرح در این نوشتار بدین صورت است که کدامیک از رویکردهای تعامل جویانه و یا تقابل جویانه و یا تعامل- تقابل گرا بین آمریکا و ایران در آینده شکل خواهد گرفت؟

برای پاسخگویی به این پرسش‌ها نخست رویکردهای مختلف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بیان می‌شود تا با مقایسه این دو نوع رویکرد در حوزه سیاست خارجی، تضادهای موجود در سیاست‌گذاری خارجی دو کشور آشکار شود. سپس رویکردهای آمریکا در تقابل با جمهوری اسلامی ایران و راهکارهای ایران برای مقابله با این رویکردها مطرح می‌شود و در ادامه با توجه به تعریف عملیاتی متغیر وابسته، تهدیدات امنیتی و فرصت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی طرح خاورمیانه بزرگ برای ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تحت تاثیر نظریه «برساخته گرانی»، (سیف زاده: نظریه‌ها و تئوری‌های روابط بین‌الملل، ۱۳۸۴: بخش چهارم). فرضیه مورد نظر این مقاله سه بخش وصفی، تفسیری و تجویزی پیدا می‌کند. از لحاظ وصفی، فرضیه این مقاله آنست که عرصه خاورمیانه عرصه دو رویکرد متباین ایران و آمریکاست. از لحاظ تفسیری، فرضیه مولفین اینست که ایران و آمریکا در مقطعی تاریخ ساز از کنش در روابط خود روبرو هستند. در صورت گرفتار آمدن در علیت دیالکتیکی تاریخی، با غلبه نگاه سوررآلیستی، ایران و آمریکا در گیر جنگی خواهند شد، که دو جلوه عام سرد و خاص گرم را خواهد داشت. در این صورت، منطقه و به تبع آن جهان دورانی پرآشوب را پشت سر خواهند گذاشت. در صورت فرارفتن از کشش و رانش احساسات سوررآلیستی، ایران و آمریکا می‌توانند منطقه را عرصه گفت‌وگو گفتمان تنوع

فرهنگی کنند. در این صورت، به جای در دام دیالکتیک پویش‌های تاریخی افتادن، ایران و آمریکا فرصت شکل‌دهی فرهنگی-تمدنی به منطقه را خواهند داشت. تمدن فرهنگی ایرانی به‌عنوان تکمله‌ای معنویت گرا مکمل فرهنگ تمدنی و عرف‌گرای غرب خواهد شد.

فرضیه مکملی نیز متبادر به ذهن می‌شود. مولفین این مقاله به اقتضای دو سناریو رقیب خوش بینانه- بدبینانه، مدعی هستند که چگونگی تحولات منطقه تابعی از انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۲۰۰۸ و بهار ۱۳۸۸ ایران است. دکترین سیاسی ریاست جمهوری دو کشور متغیر وابسته‌ای مهمی خواهد بود که بر رویکرد دو کشور تأثیر خواهد گذاشت. در نتیجه، ماهیت رویکرد تعامل/ تقابل گرا ایران در منطقه تابعی از ماهیت دکترین ریاست جمهوری دو کشور خواهد بود. انتخاب مک کین در آمریکا و نیروئی تقابل گرا در ایران زمینه را برای سناریو تقابل (سرد-گرم) فراهم خواهد کرد. به عکس روی کار آمدن اوباما در آمریکا و نیروی استراتژیک نگر در ایران، زمینه را برای راه تدبیر آمیز استراتژیک در دو کشور آمریکا و ایران برای باز تعریف نمودن نظم و نسق منطقه فراهم خواهد کرد. حضور یک نیروی تقابل گر در یک کشور و تعامل گر در کشور دیگر زمینه را برای ایجاد فضای جنگ سردی- و همزیستی مرددانه فراهم خواهد کرد.

در پنج گفتار این مقاله، با قرار دادن خوانندگان در جریان امور دو کشور، راه را برای نتیجه‌گیری آنان، به اقتضای دو سناریو افراطی خوش بینانه- بدبینانه و یا تلفیق‌های گوناگون از آن فراهم می‌آوریم.

گفتار اول: گسل خاورمیانه و سیاست خارجی ایران و آمریکا

در زمان وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، «نومحافظه کاران» در صحنه سیاسی آمریکا بر سر قدرت بودند. آنان مسئولیت طراحی، مدیریت و اجرای دکترین امنیت ملی در این دوره را بر عهده داشتند. به رغم جایگزین شدن نیروهای عملگرایی چون رابرت گیتز، اما نقش آفرینی او در مدیریت سیاست دفاع خاورمیانه‌ای آمریکا، ادامه پر رنگ ماندن نقش پنتاگون و نیروهای مسلح در صحنه سیاست خارجی این کشور می‌باشد. سیاست‌گذاران نومحافظه کار ایالات متحده در گفتار از گفتمان اشاعه «آزادی»، «لیبرالیسم» و «دموکراسی» (قدرت نرم‌افزاری) بهره جسته‌اند و در عمل به منظور به

اجرا در آوردن این گفتمان از نیروهای مسلح (قدرت سخت‌افزاری) استفاده می‌کنند که در واقع گفتار «لیبرالستی» و سیاست «امپریالیستی»^۱ در درون فضای هژمونیک امروزمین است. بر خلاف انتظار، جایگزینی این مدیریت و قرار گرفتن مسئولیت در دست «واقع‌گرایان نشولیبرال» نتوانست باعث افزایش حضور کمی و کیفی قدرت نرم‌افزاری و ارگان‌های مرتبط با آن در عرصه سیاست‌گذاری عملی شود (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۲-۹).

آمریکا در کلیشه‌سازی اتهامی خود، از لحاظ اعلانی در صدد یافتن «کشورهای حامی تروریسم و کانونهای تروریستی» است. شگفت اینکه از لحاظ عملی، آمریکا ایران را یکی از کانون‌های اصلی پرورش تروریسم بین‌المللی معرفی کرده است. متعاقب این معرفی عملی، آمریکا ایران را در لیست کشورهای تروریستی قرار داده، و به این لحاظ، در سخنرانی سالیانه رئیس‌جمهور آمریکا در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲، بوش این کشور را بعنوان یکی از اضلاع مثلث «محور شرارت»^۲ معرفی کرد (سریع‌القلم، ۱۳۸۱: ۱۴).

جمهوری اسلامی نیز در تداوم نگاه انقلابی خویش، آمریکا را همچنان به‌عنوان «شیطان بزرگ» می‌داند. بر این اساس، و به اقتضای رویکرد آرمانگرای خود، سیاست خارجی جمهوری اسلامی در تقابل نظری و عملی با رویکرد واقع‌گرای سیاست خارجی ایالات متحده قرار گرفته است. در طول نزولی این تقابل ایدئولوژیک، به‌منظور دفع رویکردهای تقابلی آمریکا، ایران سه رویکرد اتحاد ژئوپلیتیک شیعه، گسترش مرزهای امنیتی و افزایش توان بازدارندگی را در منطقه دنبال می‌کند. اما این سه رویکرد نیز توسط فرایند امنیتی کردن مورد هجوم قرار گرفته و به حربه تبلیغاتی علیه ایران تبدیل شده است.

در چنین فضای پر تنش اخیر، بر خلاف نگاه آشتی‌جویانه‌ای که خانم آبرایت و ریاست جمهوری سابق آمریکا بیل کلینتون نسبت به ایران پیدا کردند، کابینه نوحافظه کار بوش در هشت سال ریاست جمهوری خود طیفی از مواضع را در مقابل ایران اتخاذ کرده است. به کلام سیف زاده، دو کشور به‌عنوان همکاران مشفق در دوران بحران، و دشمنان تقابل‌گرا در زمان عادی رفتار کرده‌اند. با تداوم بحران در افغانستان و عراق، رابطه ایران و آمریکا در منطقه عمدتاً بحرانی و کمتر حاکی از همکاری شده است (Seifzadeh: 2005).

1- Imperialism
2- Devil Axis

افت و خیز در رویکرد دو کشور نسبت به یکدیگر و خاورمیانه ناشی از کنش بین آن، دفع ایدئولوژیک و جذب استراتژیک است. از سوی به اقتضای منزلت استراتژیکی که ایران دارد، آمریکا نمی‌تواند ایران را نادیده بگیرد. در واقع از لحاظ نظری، ایران و آمریکا مکمل استراتژیک یکدیگر محسوب می‌شوند. از سوی دیگر، به اقتضای دو ایدئولوژی سیاسی بدیل طرفدار حفظ نظم و نسق موجود، و با تغییر نظم و نسق وضع موجود هستند. گویا به تبع آموزه واقعگرایانه فلسفی مورگنتسا، «اجتماع نقیضین محالست»، جایی برای چشم‌اندازگرایی ایرانی و اسلامی باقی نمی‌گذارد، که هر لحظه به قول خیام «می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش» در نتیجه این استراتژی کثرت‌گریز، دو کشور در گیر تعارض ایدئولوژیک با یکدیگر شدند. همراه با شعارهای ضد هژمونیک جمهوری اسلامی، سیاست پردازان ایالات متحده با متهم کردن ایران به ارتباط ارگانیک داشتن با نهضت‌های سورآلیستی بنیادگرا از یکسو و متهم کردن کل نهضت «بنیادگرایی اسلامی»^۱ به تروریسم، در عمل عرصه خاورمیانه را به عرصه تقابل ایران و آمریکا تبدیل کرده است.

با ایجاد این دو اتهام ارتباط دهنده، آمریکا تلاش دارد با ایجاد «ایران ترسی و اسلام ترسی»، زمینه را برای تجدید ساختار منطقه، به نحوی فراهم کند، که در راستای اهداف هژمونیک جدیدش در نظم نوین فردی-بومی-جهانی شده باشد. در این راستا، علاوه بر توسل به نیروی نظامی و قوه قهریه علیه تروریست‌ها، در صدد اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از طریق مهندسی اجتماعی-سیاسی و اصلاح دینی-مذهبی جوامع خاورمیانه به‌عنوان خاستگاه «تروریسم بین‌المللی»^۲ نیز بر آمدند (دهقانی، ۱۳۸۳: ۴۷۶).

در مقابل، ایران نیز مایلست بین ملزومات منزلت استراتژیکش با ارزش‌های دینی خویش تلفیقی مناسب ایجاد کند. در نتیجه، ایران منشاء ایدئولوژی سیاسی متباینی می‌شود، که این دو مکمل استراتژیک را در رویارویی ایدئولوژیک قرار می‌دهد (سیف‌زاده، سیاست خارجی ایران: مقدمه).

به اقتضای این دو تصویر متباین از خاورمیانه، دکترین امنیت ملی آمریکا و ایران در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، به صورت دو رویکرد رقیب در می‌آید. با نامگذاری هانتینگتون، منطقه به صورت «منطقه بحران»^۳ معرفی شد. متعاقب این تصویرسازی، اهداف پنج‌گانه «دولت‌سازی»، «ملت

-
- 1- Islamic Fundamentalism
 - 2- International Terrorism
 - 3- Crisis Region

سازی»، «نخبه‌سازی»، «فرهنگ‌سازی» و «مذهب‌سازی» در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. این سیاست را آمریکا از دو طریق «قدرت نرم‌افزاری» و «قدرت سخت‌افزاری» دنبال می‌کند. در این خصوص قدرت سخت‌افزاری شامل پنتاگون و نیروهای مسلح و قدرت نرم‌افزاری شامل ابزارها و نهادهای دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی می‌باشد (مهرعلیان، ۱۳۸۳: ۲-۱). از لحاظ روشی، نگاه این مولفین متأثر از نگاه «امکان اجتماع نقیضین» در نگاه چشم انداز گرائی است. به اقتضای مقدورات و محذورات فعلی ایران، و به یمن دستاوردهای موجود در نگاه برساخته‌گرائی، رویکرد بدیلی را ارائه می‌کند که حاکی از نگاه «تغییر وضع موجود ایران» در درون نظم و نسق موجود می‌باشد. متأسفانه، رویکرد هر دو کشور در تنافی با چنین نگاهی است. گرچه فضای انقلابی ایران توجیه‌کننده نگاه فوقست، اما رفتار آمریکا دور از انتظار است. در گفتارهای ذیل، مفاد رویکرد آمریکا را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، تا بر این ادعا نوری افکنده شود.

گفتار دوم: رویکرد سیاست خارجی دولت جورج بوش

مهمترین محورهای دکترین بوش که بنیان سیاست خارجی آمریکا براساس آن نهاده شده عبارتند

از:

۱. تقسیم دنیا به دو جبهه شر و خیر
 ۲. گسترش نظم نوین لیبرال با اهداف معطوف به آن در سطح بین‌المللی
 ۳. قرار دادن همراهان با آمریکا در جبهه خودی و غیر همراهان در جبهه غیر خودی
 ۴. انتخاب استراتژی پیش‌گیرانه نظامی و استراتژی حمله پیش‌دستانه
 ۵. تأکید بر هژمونی آمریکا در صحنه بین‌الملل
 ۶. جلوگیری از ظهور رقیب عمده در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای (میلادی گرجی، ۱۳۸۵: ۲۴).
- مهمترین کاری که از دیدگاه دولت بوش در شرایط کنونی ضرورت دارد جلوگیری از دستیابی دولت‌های شرور به سلاح‌های کشتار جمعی و گستن ارتباط بین این دولت‌ها با شبکه‌های تروریستی است زیرا هر لحظه ممکن است این سلاح‌ها در اختیار گروه‌های تروریستی قرار گیرد. این احتمال که گروه القاعده یا گروه‌های مشابه به جنگ افزار اتمی یا سلاح‌های بیولوژیک مجهز شوند، بزرگترین

نگرانی آمریکا است. نو محافظه کاران مدعی اند که شبکه های تروریستی از راه دولت های تغذیه می شوند که فضای سیاسی آنها آکنده از عقاید و شخصیت های طرفدار سیاست های تروریستی است. بر این اساس طراحان سیاست خارجی بوش با تفسیر گسترده از اقدامات تهدید آمیز دولت های شرور و ارائه راهبرد حمله پیش دستانه جهت برخورد و خشی نمودن فعالیت های تروریستی آنان، ضمن شفاف نمودن استراتژی ایالات متحده برای برخورد با تروریسم، بستر مناسب را برای تغییر رژیم های خاورمیانه که در راس آنها افغانستان، عراق و سپس ایران قرار دارد، آماده ساخته است. (مستکین، ۱۳۸۳: ۱۴۴-۱۴۳).

رابین رایت^۱ تحلیل گر آمریکایی در خصوص چالش برانگیز بودن قدرت منطقه ای ایران برای ایالات متحده می گوید: «تنها کشوری که توانسته است به طور نسبی در خلال سه دهه گذشته و خصوصا پس از فروپاشی شوروی، سیطره هژمونیک و بلامنازع آمریکا را در منطقه خاورمیانه به چالش بکشد، جمهوری اسلامی ایران بوده است» (مستکین، ۱۳۸۳: ۱۵۲). بر این اساس، ایران مهمترین کشور خاورمیانه است که فعالانه مخالف خواست آمریکا در تسلط سیاسی، اقتصادی و استراتژیک در منطقه است. بنابراین، بوسیله سرنگونی یا فلج کردن حکومت ایران، سیاستگذاران آمریکایی امیدوارند که به اهرم فشار بی نظیری در اداره آینده خاور میانه دست یابند (زونز، ۱۳۸۱: ۱۶۶).

ریچارد هاس در خصوص تبدیل ایران به قدرت منطقه ای در برابر ایالات متحده می گوید: «ایران بیش از پیش، نقش قدرتی کلاسیک و مجلل با مقاصد از بازسازی منطقه به شیوه خود و توان بالقوه در تبدیل اهداف خود به واقعیت خواهد داشت. اگر ایران مانند کره شمالی در برنامه های هسته ای خود موفق شود، اسرائیل نیز آسیب پذیرتر خواهد شد و بر اثر فشار هزینه های بالای اشغال و چالش های چند بعدی در خصوص امنیت خود، شکست خواهد خورد و پیشبرد روند صلح در چنین اوضاعی بعید به نظر می رسد» (www.cfr.org/publication/12322/).

به عبارت دیگر، انقلاب اسلامی ایران، به این علت که مبانی رفتاری و فلسفی جدیدی را که بر گرفته از اصول و انگاره های اصیل اسلام می باشد، بنا نهاده، در تعارض و تقابل با ارزش های حاکم بر فلسفه سیاسی غرب که برگرفته از ارزش های لیبرالیستی است، قرار گرفته و دوره ای از تخاصم و دشمنی را میان دو کشور ایجاد کرده است.

بنابراین، سیاستگذاران آمریکایی در مقاطع مختلف، نقش ویژه‌ای برای ایران در سیاست خاورمیانه-ای خویش در نظر گرفتند و با معرفی ایران بعنوان «قوس بحران»^۱ در منطقه، از استراتژی‌های مهار دو جانبه، محور شرارت و رویکرد تغییر رژیم برای مهار این کشور استفاده کرده‌اند (مستکین، ۱۳۸۱: ۱۳۴-۱۳۳).

گفتار سوم: رویکردهای آمریکا در تقابل با جمهوری اسلامی ایران

قبل از بررسی رویکردهای ایالات متحده در تقابل با ایران، نخست به عواملی که باعث شده آمریکا در برابر ایران موضع سرسخت و غیرقابل انعطاف بگیرد، اشاره می‌شود. آمریکائیان دلایل این موضع-گیری را در موارد زیر اعلام کرده‌اند:

- الف- به باور آمریکائیان، ایرانیان از عملیات تروریستی در جهان علیه آمریکا حمایت می‌کنند.
- ب- ایرانیان تضمین کننده مالی همه اقدامات سوری‌ها و لبنانی‌های (حزب الله) برای مقاومت و سنگ اندازی علیه صلح اسرائیل و فلسطینی‌ها می‌باشند.
- ت- ایرانیان در مورد صلح اسرائیل و فلسطینیان از سوری‌ها و لبنانی‌ها و حتی فلسطینی‌های جریان اصلی (به رهبری ابومازن)، سازش ناپذیرترند.
- ث- ایرانیان، منشا رفتار ناسازگار لبنان بخصوص حزب الله لبنان علیه اسرائیل هستند و مخالف روند صلح خاورمیانه می‌باشند.
- ج- ایرانیان از گروه‌ها و جنبش‌های آزادی بخش حماس، حزب الله و جهاد اسلامی با ماهیت تروریستی حمایت می‌کنند.
- ح- تجربیات بیست سال گذشته آمریکائیان، نشان داده که ایرانیان در مقابل آمریکا به هیچ صلحی رضایت نمی‌دهند (بعنوان نمونه ایرانیان بر خلاف سوری‌ها، لبنانی‌ها و سعودی‌ها با واشنگتن رابطه سیاسی ندارند و کلیه تلاش‌های آمریکا برای ایجاد رابطه را ناکام گذاشته‌اند).
- خ- ایرانیان به دلیل امکانات عظیم مالی و انسانی خود کمتر تحت تأثیر هشدارهای نظامی و غیرنظامی آمریکا قرار می‌گیرند و از تحریم‌های اقتصادی این کشور صدمه می‌بینند (امامزاده فر، ۱۳۸۲: ۱۵۹-۱۵۸).

د- آمریکائیان معتقدند ایران به دنبال تکنولوژی ساخت سلاح‌های اتمی و شیمیایی است که این امر تهدید کننده منافع و امنیت آمریکا است (میلادی گرجی، ۱۳۸۵: ۲۶).

با توجه به موارد فوق می‌توان نتیجه گرفت که جمهوری اسلامی ایران از نظر دولت آمریکا، هدف مناسبی برای وارد آوردن فشارهای نظامی و دیپلماتیک می‌باشد.

بنابراین می‌توان سه رویکرد را که مبنای رابطه‌ی آمریکا با نظام جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته است مورد بررسی قرار داد که عبارتند از: رویکرد تعامل‌گرایی^۱، رویکرد تقابلی‌گرایی^۲ و رویکرد تقابلی-تعامل‌گرایانه^۳

۱. رویکرد تعامل‌گرا

این رویکرد معتقد است که مداخله ایالات متحده‌ی آمریکا با هدف براندازی، می‌تواند دولت ایران را کاملاً تقویت کند. براساس این رویکرد، دولت ایران همه ابزارهای قدرت در کشور را در اختیار دارد و مخالفین دولت ایران متحد نبوده و همبستگی درونشان حاکم نیست و گروه‌های سازمان یافته‌ای برای به چالش طلبیدن سیستم حاضر وجود ندارد. بنابراین، اگر ایالات متحده آمریکا خواهان روابط با ایران است باید با دولت حاکم در این کشور به توافق برسد.

حامیان این رویکرد، معتقد هستند چنین عملکردی برای ایالات متحده سخت نخواهد بود چرا که این کشور قبلاً نیز با وضعیت‌های مشابه روبرو بوده است. ایالات متحده با وجودی که اتحاد جماهیر شوروی را شیطان می‌نامید، با این حال سال‌ها ایدئولوژی و رفتار شوروی را تحمل کرد، روابط دیپلماتیک خود را با مسکو قطع نمود و طی این فرایند به نتایج سودمند و عملی دست یافت.

این رویکرد را اروپاییان و تعدادی از اعضای دولت بوش ترجیح می‌دهند و معتقدند که این همکاری نباید یک طرفه باشد و می‌تواند در برگیرنده این موضوع باشد که اگر ایرانیان خواهان سود بردن از روابط جدید هستند، باید رفتارشان را تغییر دهند. به اعتقاد این افراد؛ تغییر در مسیر سیاست‌های ایران زمانی حاصل خواهد شد که روابط دو جانبه بر مبنای «منافع مشترک» و نه «نقاط تضاد» استوار شده باشد.

1- Interactionism

2- Counterism

3- Interactional Counterism

این رویکرد بر خلاف رویکرد دیپلماسی سیاه، روابط سیاسی را به‌عنوان ابزاری در خدمت هدف براندازی جمهوری اسلامی تلقی نمی‌نماید، بلکه بر معادله حل چالش‌ها و رسیدن به روابط متعادل و قابل پذیرش میان دو طرف تأکید دارد. در این میان مثال آوردن اتحاد شوروی نیز به این دلیل بود که دولت آمریکا با وجود آنکه ایدئولوژی مارکسیستی را نقطه مقابل و متضاد ایدئولوژی خود می‌دانست با این وجود با چنین دولتی رابطه داشت و توانسته بود ضمن چنین روابطی منافع خود را نیز حفظ نماید.

طبق این رویکرد، منافع بسیاری وجود دارد که لزوم برقراری رابطه بین ایران و ایالات متحده را ضروری می‌سازد. برخی از این موارد عبارت‌اند از:

۱. بهره‌برداری آمریکا از منابع عظیم نفت و گاز ایران و خلیج فارس که نقش مهمی را در آینده در معاملات جهانی ایفا می‌کند.

۲. موقعیت استراتژیک و ژئواستراتژیک ایران

۳. همکاری دو کشور در جهت صلح خاورمیانه

۴. کمک تهران به موازنه قدرت در منطقه‌ی جنوب آسیا و میان کشورهای هند و چین

۵. کنترل برنامه هسته‌ای ایران و کمک به رژیم منع گسترش تسلیحات

۶. تأثیرگذاری مستقیم ایران بر منافع ملی ایالات متحده در منطقه

به اعتقاد نظریه پردازان این رویکرد آمریکا باید هدف سیاست خود در قبال ایران را بر مبنای باز داشتن این کشور در مسیر دشمنی و متمایل نمودن آن به سمت واقعیت‌ها و منافع همکاری با آمریکا در زمینه‌های اقتصادی و امنیتی قرار دهد. این گروه از سیاست‌گفتگوهای دولت - دولت حمایت می‌کند و معتقد است که برقراری گفتگو با ایران به نفع ایالات متحده آمریکا است و در دراز مدت می‌تواند منافع این کشور را به ویژه از جنبه ژئوپلیتیک تامین کند.

رویکرد تعامل گرا معتقد است که ایران در دراز مدت می‌تواند به یک دولت معتدل تبدیل شود و به همکاری در منطقه بپردازد. برای تعامل گرایان بحث پرونده هسته‌ای ایران، پیچیده‌ترین و مورد اختلاف‌ترین موضوع در روابط دوجانبه بین ایران و آمریکا است و سایر مشکلات نظیر تروریسم و تحریم‌ها به نظر آنها در صورت صلاحدید رهبران به راحتی قابل حل می‌باشد. به نظر تعامل گرایان بحث هسته‌ای ایران مختص حکومت فعلی آن نیست و حتی در صورت روی کار آمدن یک حکومت

دیگر در ایران این کشور از دست یابی به توانمندی چرخه سوخت هسته‌ای دست نخواهد کشید (خانی، ۱۳۸۵: ۱۳۴-۱۳۱).

۲. رویکرد تقابل گرا

تقابل گرایان تحت تاثیر یک دیدگاه بنیادین درباره مشکل ایران قرار دارند. «دیوید فرام^۱ و «ریچارد پرل^۲» در کتابشان با نام «پایان شرارت»^۳ معتقدند که مشکل ایران چیزی فراتر از تسلیحات است. مشکل، رژیم تروریستی است که به دنبال تسلیحات هسته‌ای است و چنین رژیمی باید تغییر کند.

رویکرد تقابل گرا در برابر ایران، اصولاً توسط نو محافظه کاران در ایالات متحده دنبال می‌شود. مساله هسته‌ای ایران برای این گروه دستاویزی بیش نیست چرا که آنها در اصل با کلیت جمهوری اسلامی مشکل دارند.

نو محافظه کاران «اسلام سیاسی» را مهمترین دشمن ایالات متحده معرفی کرده و معتقد هستند که جمهوری اسلامی نماینده این تفکر می‌باشد. لذا ترس از الگو قرار گرفتن نظام اسلامی و گسترش اندیشه‌های حکومت جمهوری اسلامی ایران بعنوان یک خطر عمده محسوب شده و براین اساس تغییر آن الزامی تلقی گردیده است (خانی، ۱۳۸۵: ۱۶۰-۱۵۹).

«افرایم اینبار»^۴، مدیر مرکز مطالعات استراتژیک «بگین - سادات» معتقد است تنها گزینه ممکن برای حل مشکل هسته‌ای ایران، حمله نظامی و استفاده از زور است. وی در توجیه پیشنهاد خود برای حمله به ایران، دلایل زیر را عنوان کرده است:

۱. جمهوری اسلامی ایران بزرگترین و فوری‌ترین تهدید علیه نظام منطقه‌ای خاورمیانه و بزرگترین چالش فراوی هژمونی آمریکا در امور جهانی است.
۲. ایران فعالانه به بی‌ثبات کردن عراق مشغول است و از تشکیل یک دولت طرفدار آمریکا جلوگیری می‌کند.

1- David Furm
2- Richard Prill
3- End of Vice
4- Efraim Inbar

۳. برنامه هسته‌ای و بلند پروازی‌های هسته‌ای ایران، چالش فراروی رژیم‌های منع گسترش تسلیحات می‌باشد.

۴. تمام کشورهای خاورمیانه مخالف برنامه‌های موشکی و هسته‌ای ایران می‌باشند و فعالیت‌های ایران در این زمینه به افزایش درک تهدید بسیاری از کشورهای عربی منطقه انجامیده است.

۵. برنامه هسته‌ای ایران رسیدن به یک بازدارندگی پایدار در منطقه را به شدت با مشکل مواجه می‌سازد.

۶. ایران آماده پرداخت هر گونه هزینه ای برای نابودی اسرائیل است.

۷. ایران می‌تواند تسلیحات هسته‌ای را در اختیار گروه‌های تروریستی قرار دهد.

۸. یک ایران هسته‌ای می‌تواند هژمونی خود را در بخش انرژی گسترش دهد و مشکلات فزاینده‌ای را برای غرب به وجود آورد.

۹. یک ایران هسته‌ای نه تهدیدی علیه آمریکا و اسرائیل بلکه تهدید جدی علیه اروپا می‌باشد (خانی، ۱۳۸۵: ۱۶۴-۱۶۳).

با توجه به دلایل ارائه شده توسط افرایم اینبار، نو محافظه کاران برای رسیدن به اهداف خود در مورد ایران یک استراتژی بلند مدت را در قبال ایران طراحی کرده‌اند که این استراتژی در بردارنده عناصر زیر است:

۱. ایجاد تاخیر: بر این اساس ایالات متحده آمریکا سعی می‌کند تا بواسطه جلوگیری از انتقال تکنولوژی، تلاش‌های ایران را مختل کرده و فعالیت هسته‌ای ایران را به تاخیر اندازد. استراتژی تاخیر به ایالات متحده فرصت معامله با ایران و یا تغییر محیط سیاسی داخلی ایران را می‌دهد و زمینه را برای آمریکا و متحدانش آماده می‌سازد تا به همکاری پیشرفته نظامی بر ضد ایران هسته‌ای روی آورند.

۲. ایجاد بازدارندگی و مهار: در چارچوب این استراتژی، تقابل گرایان چند پیشنهاد ارائه می‌دهند، آنان در درجه اول استقرار و بهبود سیستم ضد موشکی را برای کاهش تاثیر سلاح‌های هسته‌ای ایران توجیه می‌کنند، همچنین و در همین راستا پیشنهاد می‌کنند تا با تشدید مجازات و تهدید، قدرت بازدارندگی در برابر جمهوری اسلامی را افزایش دهند، این عده دیپلماسی را تنها راهکاری برای وقت‌کشی به نفع ایران می‌دانند و بر همین اساس اقدام پیشگیرانه شامل عملیات نظامی و عملیات‌های پنهان را توسط

اسرائیل و ایالات متحده به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد تاخیر در برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و مهار آن پیشنهاد می‌کنند.

۱.۳ اجبار به عقب نشینی: مرحله آخر استراتژی تقابل گرایان برای مقابله با ایران و ادار کردن جمهوری اسلامی ایران به عقب نشینی است. تقابل گرایان عقب نشینی هسته‌ای داوطلبانه از سوی ایران را همانند لیبی، آرژانتین، برزیل و آفریقای جنوبی محتمل نمی‌دانند لذا بر تغییر سیاسی در ایران بر اساس یک رهیافت سه مرحله‌ای، با فشاری می‌کنند. آنها معتقدند که نخست مردم ایران باید تحریک شوند و در این راه باید از ابزارهای دیپلماتیک و اقتصادی برای فشار بر ایران به دلیل نقض حقوق بشر استفاده شود. سپس اروپا و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی باید ترغیب شوند تا موضع محکمی را در برابر ایران اتخاذ کنند و به عبارت دیگر در صورت نیاز از اعمال تحریم‌ها حمایت نمایند و سوم، تحدید نفوذ ایران باید از طریق جلوگیری از صادرات و واردات سلاح و جلوگیری از انتقال منابع مالی به تروریست‌ها صورت گیرد. طبق این دیدگاه، همکاری با حکومت فعلی ایران تنها به تثبیت آن کمک می‌کند و به همین علت از نظر استراتژیک و اخلاقی غیر قابل پذیرش است (خانی، ۱۳۸۵: ۱۶۸-۱۶۶).

نو محافظه کاران ایالات متحده برای اثبات ناکار آمدی گزینه‌های دیپلماتیک و انتخاب حمله نظامی بعنوان موثرترین گزینه، مجموعه موضوعات و مسائلی را بیان کرده اند که عبارتند از:

۱. بی‌اعتنایی ایران به دیپلماسی: این عده معتقدند که با وجود لزوم اصل دیپلماسی با دشمن، دیپلماسی با جمهوری اسلامی بنا بر برخی علل در خصوص عهد شکنی و لغو موافقت نامه‌ها به صورت یکجانبه از سوی تهران مانند پروژه «مک فارلین»، لغو معاملات با شرکت‌های «تاو» و «ترک سل»^۲ و اشغال سفارت آمریکا، ناکار آمد است و از سوی دیگر مذاکره با ایران در واقع به معنای مشروعیت بخشیدن به رفتار ناشایست کشوری است که دشمن درجه یک آمریکا و اسرائیل است.

۲. جلوگیری از دستیابی ایران به تکنولوژی هسته‌ای: این گروه هسته‌ای شدن ایران را مساوی با بمب اتمی گرفته و آن را قطعی می‌دانند و بر همین اساس نظر خود را در خصوص ضرورت جلوگیری از هسته‌ای شدن ایران اعلام می‌دارند. در واقع هسته‌ای شدن ایران، دگرگونی بنیادین تعادل استراتژیک

1- Macfarlin

2- Tow Co.

3- Turk Cell Co.

در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه را در پی خواهد داشت و چنین وضعیتی برای آینده امنیتی آمریکا تهدید آمیز خواهد بود.

۳. ایران یک دولت باثبات: تقریباً بخش وسیعی از نو محافظه کاران و به خصوص کسانی که خواهان حمله نظامی به ایران هستند، معتقدند که دولت ایران یک دولت با ثبات است و به شکل مناسبی بر امور کشور تسلط دارد بنابراین نمی‌توان به امید اقدامات اطلاعاتی و پنهان برای تخریب نشست زیرا این اقدامات در کوتاه مدت جوابگو نمی‌باشد و به نظر می‌رسد پیش از اثرگذاری اقدامات خرابکارانه، این کشور به سلاح هسته‌ای دست یابد. بنابراین اقدام نظامی علیه ایران برای انهدام نیروگاه‌های هسته‌ای تنها راه حل سریع برای به تعویق انداختن فعالیت‌های هسته‌ای ایران است.

۴. اقدام سخت علیه ایران: حمله نظامی، تحدید نفوذ و تحریم‌های اقتصادی، سه پیشنهاد اصلی مطرح شده در این زمینه می‌باشد، براساس این رهیافت، تهدیدات کوتاه مدت ایران (دستیابی به دانش هسته‌ای) و تهدیدات بلند مدت ایران (ناشی از ماهیت نظام اسلامی) بایستی از طریق حمله نظامی پیشگیرانه، ترکیبی از اقدامات اقتصادی و مالی علیه ایران، تحریک نیروهای امنیتی ایران مانند سپاه پاسداران برای ایجاد یک اهرم فشار علیه برنامه‌های هسته‌ای و ایجاد یک چارچوب امنیتی در خلیج فارس دنبال شود (عبدالله خانی، ۱۳۸۵: ۱۷۵-۱۶۹).

۳. رویکرد تقابل- تعامل گرایانه (رویکرد جنگ نرم و دیپلماسی سیاه)^۱

به موازات اوج گیری جریان تقابل گرایی خشونت محور با محوریت حمله‌ی نظامی به ایران، یک جریان دیگر که در هدف یعنی «براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران»، با جریان خشونت گرا موافق است، در عرصه سیاسی ایالات متحده آمریکا شکل گرفته و راه کار دیگری را برای تقابل با ایران، ارائه داده است.

نظریه پردازان این جریان در درجه اول معتقد هستند، هر گونه اقدام خشونت آمیز خصوصاً عملیات نظامی، نفرت در میان ایرانیان از آمریکا و دولت آن را برای سالیان دراز ریشه‌دار خواهد نمود و امکان روی کار آمدن یک دولت هوادار آمریکا را در این کشور با مشکلات زیادی روبرو خواهد ساخت. ضمن آنکه، چنین اقدامی برای چندین دهه بی‌ثباتی و ناامنی را بر خاورمیانه مستولی خواهد

کرد. به اعتقاد این افراد، ایران به علت برخورداری از سوابق دموکراسی و وجود نهادهای دموکراتیک و همچنین پتانسیل‌های موجود برای حرکت‌های مردمی و غیر دولتی از استعداد بالایی برای تغییر نظام سیاسی به روش‌های غیر خشونت آمیز برخوردار است. براساس این رویکرد، چنانچه عملیات جنگ نرم در براندازی جمهوری اسلامی به موفقیت برسد، پیامدهای ناشی از روش‌های رویکرد تقابلی گرا را با خود به همراه نخواهد داشت.

بر این اساس در چارچوب رویکرد جنگ نرم دو دیدگاه شکل گرفته است. دیدگاه اول تحت عنوان «دیپلماسی سیاه» ضمن قائل بودن به روش غیر خشونت آمیز و جنگ نرم، روابط رسمی با دولت جمهوری اسلامی را نیز مدنظر قرار داده است و با طرح تقابلی گرایشی از طریق تعامل گرایشی، براندازی را براساس فشار از بالا و همراه‌سازی از پایین دنبال می‌کند در حالی که دیدگاه دوم تحت عنوان «فروپاشی» هر گونه رابطه رسمی میان دولت آمریکا و دولت جمهوری اسلامی را مردود اعلام کرده و صرفاً رابطه با جامعه، سازمان‌ها، گروه‌ها و افراد مختلف را مبنای کار خود قرار داده است. در این رویکرد مواجهه با جمهوری اسلامی به روش سخت‌افزاری و تهاجم نظامی ناکارآمد و در درازمدت نامطلوب برای منافع و امنیت ملی آمریکا ارزیابی شده است.

اساس و پایه عملکرد این رویکرد، سرنگونی جمهوری اسلامی ایران از طریق ایجاد روابط سیاسی و رسمی و استفاده از نخبگان «اپوزیسیون»^۱ می‌باشد. به نظر می‌رسد این رهیافت بر این تحلیل استوار باشد که در داخل جمهوری اسلامی به علت وجود زمینه‌ها و بسترهای رشد دموکراسی و وجود گزاره‌های دموکراتیک در نظام فعلی، فرصت‌های مناسب برای پیشبرد استراتژی و اهداف سرنگونی حکومت فراهم خواهد آمد که در این چارچوب، وجود روابط سیاسی، منابع و امکانات آمریکا را برای اقدام علیه جمهوری اسلامی ایران افزایش خواهد داد (خانی، ۱۳۸۵: ۳۹-۳۷).

«کمیته خطر کنونی» در راستای ارائه راهکار مناسب برای پیشبرد رویکرد «تقابلی گرایشی تعامل گرایانه» در گزارشی تحت عنوان «ایران؛ یک رویکرد جدید»، با امنیتی کردن فضای ایران در نظام بین‌الملل، تهدیدات و فرصت‌های ناشی از جمهوری اسلامی ایران برای ایالات متحده آمریکا را بررسی و راهکارهایی برای مقابله با آن ارائه کرده است. محورهایی که توسط این کمیته به عنوان تهدیدات ایران علیه آمریکا معرفی گردیده، به شرح زیر است:

1- Opposition

۱. حمایت مالی و لجستیکی از شبکه‌های تروریستی متعلق به شیعیان و اهل سنت شامل حماس، حزب‌ا.. و جهاد اسلامی فلسطین.

۲. ایجاد بی ثباتی در منطقه با استفاده از گروه‌های تروریستی

۳. استفاده عناصر مربوط به القاعده و انصارالسلام از مرزهای ایران جهت نقل و انتقال.

۴. جلوگیری از ادامه روند ایجاد لبنان دموکراتیک و مستقل و ممانعت از تحقق طرح صلح خاور میانه.

۵. حمایت از ایجاد نوعی دیکتاتوری مذهبی تحت قیومیت ایران در عراق.

۶. تلاش به منظور استیلای ایدئولوژیکی و نظامی در کل منطقه.

۷. تلاش به منظور دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای برای تبدیل شدن به قدرت رقیب منطقه (خانی،

۱۳۸۵: ۴۲).

این کمیته در ادامه کار خود بعنوان بازیگر کارآمد، دستورالعمل‌هایی را بعنوان راهکار برای مهار

بازیگر امنیتی شده (ایران) ارائه می‌دهد که عبارتند از:

۱. بازگشایی سفارت آمریکا در تهران

۲. اعلام رسمی تمایل به برقراری رابطه با ایران توسط رئیس جمهور آمریکا

۳. استفاده گسترده از روش‌های نوین و متناسب با جامعه ایران

۴. تخریب ارکان نظام جمهوری اسلامی ایران

۵. وضع تحریم‌های هوشمند علیه ایران

۶. محاکمه مقامات ایرانی

۷. گسترش رسانه‌های ضد ایرانی

۸. مذاکره مستقیم و گسترش روابط

۹. انهدام توانایی هسته‌ای ایران در صورت عدم توقف برنامه هسته‌ای

به اعتقاد کمیته، همه این راهکارها بایستی از طریق تغییرات غیر خشونت آمیز و از طریق اعمال نفوذ از بالا و همراه‌سازی از پایین و در جهت هدف تغییر نظام سیاسی صورت گیرد. اما بر خلاف همه موارد، کمیته در خصوص مسائل هسته‌ای ایران پیشنهاد کاملاً متفاوتی ارائه کرده است. آنان معتقد هستند در صورت تعلیق نکردن غنی‌سازی توسط ایران، آمریکا باید انهدام تاسیسات هسته‌ای را بعنوان یک فوریت در دستور کار خود قرار دهد. این کمیته تحریم‌های اقتصادی را بعنوان ابزار فشار بر

ایران قبل از حمله نظامی مطرح می‌نماید و در صورت عدم کارایی، راه حل نهایی یعنی حمله نظامی را توصیه می‌کند (خانی، ۱۳۸۵: ۴۹-۴۵).

گفتار چهارم: نگاهی مصداقی به رویکرد آمریکا به ایران (طرح حمله نظامی و روش تغییر رژیم ایران)

در خصوص دیپلماسی آمریکا نسبت به ایران، از نوعی استراتژی ابهام پیروی می‌شود. حتی در اواسط می ۲۰۰۸ که جروزالم پست از سیاست آمریکا در طرح حمله نظامی به ایران سخن گفت، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا با نفی لفظی گزارش، به‌طور مبهمی اعلام داشت که همیشه همه گزینه‌ها روی میز بوده است (صدای آمریکا: اخبار ۲۸ تا ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۷).

در توجیه و یا عملیاتی کردن این گزینه، گزینه‌های مختلفی از سوی طرفداران رویکرد تقابلی گرا که عمدتاً از گروه نو محافظه کار آمریکا هستند، ارائه گردید است. این گروه معتقدند که با وجود اینکه مجوز عملیات جنگی باید از سوی کنگره آمریکا صادر شود اما به علت اینکه چنین اقدامی موضوع حمله را علنی می‌سازد و بعلت زمان بر بودن، فرصت کافی را در اختیار ایران برای آماده شدن قرار می‌دهد و همچنین متحدان منطقه‌ای آمریکا را با خطر حمله از سوی ایران مواجه می‌کند، بایستی چنین حمله‌ای براساس مجوز و یا اجازه کشورهای همسایه انجام نشود بلکه کاملاً غافلگیرانه و در یک عملیات گسترده هوایی و دریایی که در ابتدا زیر ساخت‌های هسته‌ای ایران را منهدم می‌کند، صورت می‌گیرد تا برنامه هسته‌ای ایران را چند سالی به تاخیر اندازد.

این عده علت عدم حمله نظامی در حال حاضر را اول درگیری آمریکا در عراق، دوم احتمال عقب نشینی ایران از مواضعش و در نهایت فرصت لازم برای تضعیف بیشتر دولت ایران از طریق کمک به گروه‌های مخالف و تحریک اقلیت‌های قومی در این کشور و درگیر کردن ایران در مسائل تجزیه طلبان بیان می‌کنند و معتقدند که بعلت اینکه ایران سه سال دیگر با هسته‌ای شدن فاصله دارد در این مدت زمان می‌توان دست به تخریب داخلی زد تا موقعیت مناسب برای حمله نظامی و اثرگذار شدن آن فراهم شود (خانی، ۱۳۸۵: ۱۸۰-۱۷۵).

طرح تغییر رژیم‌ها و دولت‌های خاورمیانه از جمله ایران توسط دولت بوش و نو محافظه کاران براساس شکاف‌های سیاسی در درون جامعه ایران شکل گرفته و با استفاده از عملیات پنهانی،

کمک‌های مالی به گروه‌های اپوزیسیون، حمایت از گروه‌های داخلی، انزوای دیپلماتیک و تخریب در فرایند بازسازی اقتصادی، برنامه‌ریزی شده است.

در یک جمع‌بندی می‌توان از تحلیل محتوای موضع‌گیری‌ها و نوع نگرش نو محافظه کاران، به سه شیوه برای تغییر رژیم‌های خاورمیانه از جمله ایران اشاره کرد:

۱. مدل سخت افزاری: در این مدل تغییر رژیم با تجاوز نظامی نیروهای مسلح بیگانه ممکن می‌شود که عراق نمونه عینی آن است.

۲. مدل نرم افزاری: در این مدل از پایین به بالا، رژیم در اثر فشارهای اجتماعی سازمان یافته و غیرسازمان یافته سرنگون می‌شود.

۳. مدل سخت افزاری و نرم افزاری تو امان: در این مدل، چنانچه رژیم حاکم در مقابل فشارهای داخلی و خارجی به‌طور جداگانه مقاوم و مصون باشد ترکیبی از این دو باعث فروپاشی داخلی خواهد شد (مستکین، ۱۳۸۴: ۱۵۲-۱۵۱).

گفتار پنجم: رویکردهای جمهوری اسلامی ایران در تقابل با آمریکا

از نظر ایران عوامل زیر علت اصلی تقابل ایران با آمریکاست:

الف) مداخله آمریکا در امور داخلی ایران.

ب) سیاست‌های آمریکا در طول جنگ عراق که تحریم تسلیحاتی ایران نمونه عینی آن است.

پ) وضع تحریم‌های اقتصادی علیه ایران شامل تحریم‌های نفتی و تحریم‌های ثانویه علیه شرکت‌های خارجی طرف قرارداد با ایران.

ت) حمایت بی قید و شرط از اسرائیل و وجود شکاف میان ایران و آمریکا در خصوص مساله اسرائیل و فلسطین در حوزه اندیشه و عمل.

ث) سیاست‌های خصمانه آمریکا علیه منافع، قدرت و امنیت منطقه‌ای ایران (میلادی گرجی، ۱۳۸۵: ۲۶).

با توجه به علل بیان شده از سوی ایران برای تقابل با آمریکا، می‌توان سه رویکرد را که نظام جمهوری اسلامی ایران مبنای موضع‌گیری در برابر برنامه‌های ایالات متحده آمریکا قرار داده است،

بیان کرد که عبارتند از: رویکرد گسترش مرزهای امنیتی در منطقه، رویکرد اتحاد «ژئوپلیتیک شیعه»^۱ در منطقه و رویکرد دستیابی به فن آوری هسته‌ای و ایجاد بازدارندگی در منطقه.

۱. رویکرد گسترش مرزهای امنیتی در منطقه

مایکل یافی در خصوص وضعیت امنیتی ایران چنین می‌نویسد:

با تشکیل یک دولت جدید حاکم در عراق که توجه خود را بر انتخابات دموکراتیک، بازسازی، توسعه اقتصادی و ثبات داخلی متمرکز کرده است، این کشور دیگر قادر به استقرار یک ارتش چهار صد هزار نفری برای مقابله با هژمونی ایران نیست. در این میان ایران در محاصره کشورهای متمایل به ایالات متحده آمریکا و همچنین تحت نظارت دقیق جهانی بر برنامه‌ی هسته‌ای اش قرار گرفته است. از سوی دیگر، دولت‌های جنوب خلیج فارس که دیگر با تهدید قریب الوقوع شمال (عراق) مواجه نیستند، می‌توانند انرژی خود را صرف حل و فصل سایر تهدیدات بالقوه منطقه‌ای مثل ایران غیر قابل پیش بینی و ... کنند.

... در منطقه خلیج فارس، ایران بیش از سایر کشورها تحت تاثیر سقوط رژیم صدام قرار گرفته است. (البته غیر از خود عراق). برای ایران، تهدید قریب الوقوع صدام چه با تسلیحات کشتار جمعی یا بدون آن از بین رفته است. همچنین سقوط رژیم صدام یکی از انگیزه‌های (بهباده‌های) ایران برای توسعه سلاح‌های کشتار جمعی را از بین برده است.

تا همین اواخر، عراق میزبان گروه‌های مخالف رژیم تهران هم بوده است اما از این به بعد و در چند سال آینده، ارتش آمریکا به جای صدام تمایلات سلطه جویانه ایران را مهار خواهد کرد (یافی، ۱۳۸۳: ۱۵۵-۱۵۴).

با توجه به گفته‌های مایکل یافی در خصوص وضعیت امنیتی ایران در منطقه می‌توان این مساله را دریافت که ایران با توجه به تهدیدات امنیتی که از سوی کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند آمریکا، امنیت ملی آن را تهدید می‌کند با حمایت از نظام‌های سیاسی مخالف سیاست‌های ایالات متحده و اسرائیل در منطقه و تقویت گروه‌های مقاومت فلسطینی، لبنانی، عراقی و افغانی در خاک این سرزمین‌ها در واقع با پیگیری استراتژی «گسترش مرزهای امنیتی»، در صدد است تا خطرات امنیتی

بالتوجه را از مرزهای جغرافیای خود دور نگه دارد و با وسعت دادن دامنه درگیری در کشورهای منطقه از برخورد مستقیم با قدرت ایالات متحده پرهیز کند. نظام جمهوری اسلامی ایران تا زمانی که بتواند مرز درگیری را در عراق، لبنان و فلسطین اشغالی پوشش دهد و از نزدیک شدن ایالات متحده به مرزهای جغرافیایی خود جلوگیری نماید می‌تواند تا حدودی امنیت نسبی را در مرزهای خود در کوتاه ترین مدت ایجاد کند.

با توجه به روندی که در خاورمیانه قابل مشاهده است، می‌توان عینیت اجرای این استراتژی را در منطقه توسط ایران مشاهده کرد. نظام جمهوری اسلامی ایران هر زمان که تهدیدات و فشارهای خارجی نسبت به آن افزایش می‌یابد با گسترش حمایت‌ها و تقویت مادی و معنوی نیروهای مخالف و تندرو در منطقه چنان ارتش ایالات متحده را در چند نقطه درگیر می‌کند که مساله حمله نظامی به ایران، تحریم‌های اقتصادی و نظامی و فشارهای سیاسی مسکوت گذاشته می‌شود و یا بطور جدی دنبال نمی‌شود.

در واقع حمایت‌های سیاسی ایران از گروه‌های درگیر در منطقه نه براساس مصلحت امت اسلامی (آنگونه که در بیانیه‌های رسمی اعلام می‌کند) بلکه براساس منافع و امنیت ملی صورت می‌گیرد. ایران تا زمانی که وسعت مرزهای امنیتی خود را به شکل کنونی بتواند حفظ کند، قادر خواهد بود امنیت ملی خود را تضمین نماید.

با شکست نیروهای مورد حمایت ایران در منطقه، مرز امنیتی ایران تا مرزهای جغرافیایی این کشور عقب نشینی می‌کند و خطر مواجهه مستقیم با ایالات متحده، ایران را بطور جدی مورد تهدید قرار خواهد داد.

نظام جمهوری اسلامی ایران با حضور در لبنان، سوریه، عراق، افغانستان و فلسطین اشغالی در اصل آمریکا را در زیر منطقه‌های امنیتی درگیر کرده و با وسعت دادن مرز امنیتی خود در این مناطق امکان تقسیم‌بندی امنیتی مناطق را به شکل جداگانه و مستقل برای ایالات متحده در جهت کنترل بهتر کشورهای منطقه غیرممکن کرده است. براساس این رویکرد، نقش آفرینی ایران در چارچوب منافع ملی و در جهت ایجاد امنیت در دامنه نفوذ و فرصت‌سازی در صحنه منطقه‌ای و جهانی صورت می‌گیرد.

تداوم ریشه‌های فعلی درگیری میان ایران و آمریکا را در نتیجه تقویت «روابط مبتنی بر تهدید متقابل» می‌توان تعریف کرد که بر این اساس دو طرف افزایش نقش آفرینی، نفوذ و فرصت‌سازی برای

یکدیگر در سطح منطقه‌ای را به معنای تهدید علیه منافع یکدیگر فرض کرده و سعی در جلوگیری از آن دارند. به عبارت دیگر، ایران به دلیل ویژگی‌های خاص خود، به‌طور طبیعی خواهان نقش آفرینی به گونه‌ای متناسب با قدرت و شان خود در سطح منطقه می‌باشد.

در این روند، جمهوری اسلامی ایران افزایش نفوذ و حضور آمریکا در سیستم‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی منطقه را تهدیدی مستقیم برای کشور و افزایش نقش و جایگاه منطقه‌ای خود تلقی می‌کند.

در مقابل، آمریکا نیز افزایش نفوذ ایران در منطقه را با توجه به سابقه سیاست‌ها و ماهیت ضد سلطه و ضد آمریکایی نظام جمهوری اسلامی ایران، تهدیدی علیه منافع ملی خود در جهت دسترسی به استراتژی درازمدت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی خود در منطقه، در نظر می‌گیرد (برزگر، ۱۳۸۵: ۱۴۷-۱۴۶).

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر استراتژیست‌های ایرانی، پیروی از رویکرد گسترش مرز امنیتی باعث می‌شود که یکی از دغدغه‌های اصلی استراتژیست‌های آمریکایی به هنگام طراحی استراتژی جنگ علیه کشور، گسترش دامنه جنگ به خارج از دایره و محیط تعریف شده و مشخص شده اولیه باشد؛ زیرا امکانات کشور (آمریکا) یا کشورهای حمله‌کننده (آمریکا و متحدانش) با توان واکنشی «محیط هدف»^۱ اندازه‌گیری و فراهم می‌شود. از نظر این گروه، اصل جلوگیری از به هم پیوستگی جغرافیای آمریکا یا کانون‌های بحران آنقدر اهمیت دارد که ایالات متحده آمریکا برای پرهیز از وقوع به هم پیوستگی محیط‌های بحرانی به ضرورت مذاکره مستقیم با دو عامل پیرامونی عراق یعنی ایران و سوریه تن داده است.

بنابراین، در صورت حمله نظامی آمریکا به ایران، فرضیه به هم پیوستگی جغرافیایی محیط‌های بحرانی شکل می‌گیرد و بحران به سادگی از افغانستان تا مرزهای عراق و اردن و در مجاورت محیط استراتژیک اسرائیل، امکان تحرک پیدا می‌کند که دامنه، حجم و محیط جغرافیایی این سه منطقه به قاره‌ی اروپا نزدیک است و امکان درگیری اروپا در بحران را ایجاد می‌کند.

وقوع این فرضیه برای آمریکا در وضعیت کنونی درگیری در عراق به اندازه‌ای فاجعه بار است که حفظ وثبات کشورهای پیرامونی عراق، حداقل در میان مدت و تا زمانی که محیط عراق شعله ور

است، به مهمترین مساله برای آمریکا تبدیل شده است زیرا توزیع همزمان نیروی آمریکایی، در بحرانهای گوناگون منطقه‌ای، در نهایت به عدم توانایی واشنگتن برای مدیریت هم زمان بحران‌های جهانی و کاهش قدرت تاثیرگذاری آمریکا بر صلح و امنیت بین المللی منتهی خواهد شد و این مساله باعث به چالش کشیدن نظام تک قطبی و در نهایت پذیرش نظام چند قطبی خواهد شد (موسوی ۱۳۸۶-۱۳۸۵: ۲-۵).

روزنامه «نیویورک تایمز»، در گزارش تحلیلی از ابزارهای بازدارندگی ایران در شرایط وقوع جنگ احتمالی در خصوص گسترش بحران در سطح منطقه می‌نویسد: «اگر تقابل هسته‌ای ایران حساس شود، این کشور می‌تواند در کنار نفوذی که در عراق و افغانستان از آن برخوردار است، به جانشینان خود در لبنان تکیه کند یا از نفت بعنوان سلاح خود بهره جوید. ایرانی‌ها می‌توانند از لبنان و از طریق حزب الله، برای واکنش به اقدامات آمریکا و اسرائیل و تلافی آن استفاده کنند. این امر می‌تواند با حمله به مرزهای آنها [اسرائیل و کشورهای متحد با آمریکا] انجام گیرد».

(www.newyourktimes.com,2006/9/8)

شیمون پرز، نخست وزیر سابق اسرائیل نیز با تشریح قدرت منطقه‌ای ایران معتقد است که در صورتی که هرگونه حمله‌ای علیه ایران صورت گیرد، این کشور سعی خواهد کرد از برگ‌های برنده خود در منطقه از جمله حزب الله استفاده کند و منطقه را با چالش‌های اساسی روبرو سازد که در صورت عینیت یافتن آن، ما باید تاوان سختی در برابر آن پردازیم.

(www.haarets.com/2006/9/20)

با توجه به گفته‌های فوق در خصوص احتمال گسترش دامنه بحران به کشورهای منطقه در صورت حمله نظامی آمریکا به ایران، گسترش مرزهای امنیتی ایران را براساس شکل در بحران اخیر منطقه و جنگ ۳۳ روزه حزب الله و اسرائیل می‌توان تبیین کرد.

طرفداران رویکرد گسترش مرزهای امنیتی معتقدند ایران با دنبال کردن این رویکرد در تقابل با ایالات متحده توانسته است توانمندی‌های خود را در سطح منطقه افزایش داده و از حجم محدودیت‌های منطقه‌ای نسبت به خود بکاهد و با داشتن حامی منطقه‌ای (چون حزب الله که می‌تواند در مقاطع حساس و مختلف، نقش حامی منطقه‌ای را برای جمهوری اسلامی ایران بازی کند) که یکی از عناصر مهم غیر مادی قدرت محسوب می‌شود (همانگونه که در گفتار اول آمده است) و همچنین بالابردن

قدرت چانه‌زنی خود توسط حمایت از گروه‌ها و جنبش‌های اسلامگرا در سطح منطقه و آسیب رساندن به دشمن از طریق روش‌های غیر مستقیم، مرز امنیتی خود را تا مرزهای اسرائیل گسترش داده و از برخورد مستقیم با آمریکا بپرهیزد (قاسمی، ۱۳۸۵: ۱۲۲-۱۲۱).

۲. رویکرد اتحاد ژئوپلیتیک شیعه در منطقه

ژئوپلیتیک شیعه تجلی سیاسی ژئوپلیتیک قومی و فرهنگی با دو جغرافیای عربی و ایرانی است که باید به آنها بخش‌هایی از جهان ترک و هندی را نیز اضافه کرد. تنها در ایران، مذهب شیعه حکومت رسمی دارد و بقیه نقاط به ایران می‌نگرند. از نظر ژئوپلیتیکی، فروپاشی رژیم بعث عراق، قومیت‌ها و مذاهب را در این کشور از بند محدودیت‌ها آزاد کرده و آنها را در خط مقدم صحنه سیاسی عراق قرار داد. اهمیت جمهوری اسلامی ایران در منطقه، ریشه در حمایت از شیعیان عراق، لبنان، افغانستان، عربستان سعودی، بحرین و گسترش نفوذ آنها دارد که این امر متقابلاً تعارض شدید با منافع دولت‌های عرب سنی را در پی دارد.

به عبارت دیگر، ماهیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از سقوط رژیم عراق، ادامه سیاست سنتی این کشور در منطقه یعنی حفظ قدرت و نفوذ و جلوگیری از هرگونه تهدید و تعرض از جانب رقبایی چون روسیه، ترکیه، عربستان سعودی، آمریکا و غیره می‌باشد. آنچه در این رویکرد مدنظر است، مساله اتحاد شیعه و همکاری با جوامع اسلامی می‌باشد که در این زمینه می‌توان اهمیت وجه ایدئولوژیک سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را به خوبی مشاهده کرد.

براساس این رویکرد، ایران در نوار مرزی دارای اقلیت‌های قومی و مذهبی می‌باشد و از نظر موقعیت ژئوپلیتیک خود را در محاصره اعراب سنی می‌بیند. حساسیت کشورهای عرب منطقه که اعتقاداتشان بر پایه تعصبات بنیادگرایانه سنی استوار است، به این علت است که جمعیت شیعه در این کشورها در مناطق نفت خیز ساکن هستند و به علت نزدیکی این مناطق به مرزهای ایران، هراس از شورش جمعیت شیعه (که اکثراً تحت فشار و محرومیت اقتصادی و اجتماعی از سوی حکومت‌های سنی قرار دارند)، بر اثر تحریکات ایران و تمایل این گروه اقلیت شیعه به پیوستن به مرکز قدرت شیعی در منطقه یعنی ایران، باعث موضع‌گیری منفی از سوی این کشورها نسبت به ایران شده است.

برای نمونه می‌توان به استان‌های شرقی عربستان سعودی اشاره کرد که جمعیت شیعه آن در مناطق نفت خیز ساکن هستند و توجه این اقلیت شیعه به تحولات اخیر عراق و قدرت‌گیری شیعیان در این کشور، باعث نگرانی عمیق مسئولین سعودی شده است زیرا این امر با منافع ایدئولوژیک، ژئوپلیتیک و امنیت ملی آنها در تضاد است (براساس دکترین مذهبی وهابیت، شیعیان دشمنان اسلام به شمار می‌آیند).

این مساله باعث رقابت ایران با دیگر کشورهای عربی بر سر بدست‌گیری قدرت نفوذ در عراق شده است. زیرا در صورت نفوذ ایران در میان شیعیان عراق، احتمال شورش در میان جمعیت شیعه در کشورهای دیگر عربی برای بدست آوردن حقوق شهروندی شایسته افزایش می‌یابد.

عراق به علت آنکه مهد تشیع است و اماکن مذهبی شیعه در آن قرار دارد و اکثریت جمعیت عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند و به علت آنکه در زمان حکومت بعث، اقلیت سنی بر اکثریت شیعه سلطه داشتند و این امر باعث بروز شورش میان شیعیان و کردها می‌شد و همچنین به علت آنکه اکثریت شیعیان مهاجر در سال‌های حکومت بعث در ایران سکونت داشتند و ایران در سال‌های گذشته از جنبش‌ها و حرکت‌های معارض با حکومت بعث در داخل و خارج عراق حمایت می‌کرد (مانند حزب الدعوه عراق و مجلس اعلاى انقلاب اسلامى عراق) دارای پیوندهای فرهنگی و مذهبی و اجتماعی عمیقی با اکثریت جمعیت شیعه این کشور است و از نفوذ بالایی در میان این گروه برخوردار می‌باشد و این مسئله به شدت کشورهای عربی منطقه را که مخالف تشیع هستند نگران کرده است (هادیان، ۱۳۸۵: ۸۹-۸۲).

«اگوست ریچارد نورتون»^۱ و همکارانش در مقاله‌ای تحت عنوان «ارزیابی گفته‌های بوش جهت ایجاد تغییر در خاور میانه»^۲، علت حضور فعال ایران در صحنه انتخابات عراق را اینگونه بیان می‌کنند: «رهبران محافظه کار ایران می‌دانند که انتخابات عراق فراخوان آزادی در ایران است. وضعیت کردها، سکولارها، دموکرات‌ها، سنی‌ها و اقلیت‌های دیگر در پارلمان عراق، شرایط مناسبی برای شیوخ ایران ایجاد نکرده است. ایران صرفاً به این علت از انتخابات عراق پشتیبانی کرد چرا که می‌خواست اطمینان حاصل کند که گروه‌هایی که از آنها پشتیبانی می‌کند مثل مجلس اعلاى انقلاب اسلامى عراق، به قدرت خواهند رسید.» (Norton and cantori, 2005: 114-115).

1- Austus Richard Norton

2- Evaluating the Bush Menu for change in the Middle East

با قدرت‌گیری شیعیان در عراق می‌توان مشاهده کرد که «مقتدا صدر» روحانی شیعه در عراق و رهبر «سپاه المهدی» در بیاناتش علناً آمریکا را به اقدامات تلافی‌جویانه در صورت حمله به ایران تهدید کرده و نصرالله، رهبر حزب الله لبنان، یکی دیگر از رهبران شیعه تحت حمایت ایران، نیز اسرائیل را به اقدامات مشابه تهدید می‌کند، بنابراین، دولت‌های منطقه نگران اتحاد سیاسی - مذهبی شیعیان در خاورمیانه براساس ژئوپلیتیک شیعه و با مرکزیت جمهوری اسلامی ایران می‌باشند و نقطه عطف این اتحاد و تقسیم‌بندی جدید مذهبی در منطقه را قدرت‌یابی شیعیان طرفدار ایران در معماری جدید قدرت در عراق می‌بینند (هادیان، ۱۳۸۵: ۹۱).

انوشیروان احتشامی در مقاله «خاورمیانه؛ میان ایدئولوژی و ژئوپلیتیک» در خصوص تشکیل «هلال شیعی» به رهبری ایران در تقسیمات جدید منطقه‌ای می‌گوید:

«یکی از تغییرات نامحسوس [بعد از انتخابات عراق]، ولی بسیار مهم، تغییرات در بافت مذهبی در این منطقه [خاور میانه]، که نشأت گرفته از تنش‌های میان سنی و شیعه که اکثریت را در خاور میانه تشکیل می‌دهند، می‌باشد. برای اولین بار پس از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، عرب‌های شیعی که دارای یک موقعیت برتر در صحنه سیاسی کشورهای عرب شدند. سقوط بغداد و رژیم سنی بعث، بطور سریع و موثری جامعه شیعه عراق را به تحرک به سوی اقدامات گروهی و دسته‌جمعی سوق داد.»

یکی دیگر از اثرات سقوط بغداد، کاهش جدایی‌یگانه [قومیت‌های] عرب - فارس بود که بطور موفقیت‌آمیزی در زمان صدام حسین در کنار جدایی [مذهبی] شیعه - سنی، به کار گرفته شده بود. به نظر می‌رسد جمعیتی شیعی از شمال آسیا تا لبنان، تحت رهبری علمای بزرگی نظیر «آیت الله سیستانی» به کمک سازماندهی و بعد اجتماعی قوی این مذهب نسبت به مذاهب سنی، هلالی شیعی را در منطقه شکل داده‌اند.

در نتیجه یک بعد مهم از سیاست مسلمانان که از دید سیاست‌گذاران دولت بوش در واشنگتن، دور مانده همین تغییرات میان مذاهب دینی است که بطور گسترده در عراق و افغانستان قابل مشاهده است. اسلام سلفی به آمریکا و مذهب شیعه به چشم دشمن مشترک می‌نگرد و در مقیاسی وسیع و به شکل مساوی خشونت‌هایی علیه آنان اعمال می‌کند. ولی آنچه قابل پیش‌بینی است این مساله است که قدرت‌گیری شیعیان در خاورمیانه منجر به ورود این گروه در حوزه‌های مختلفی می‌گردد که پیش از این، امتیاز استفاده از این حوزه‌ها تنها در دست اکثریت سنی در خاورمیانه و شمال آفریقا قرار داشت.

[برخی از این حوزه‌ها مانند راهیابی به شورای همکاری خلیج فارس در صورت عضویت عراق و اتحادیه عربی می‌باشد]. (Ehtashami, 2006: 110-117)

۳. رویکرد دستیابی به فن آوری هسته‌ای و ایجاد بازدارندگی در منطقه

پرونده هسته‌ای ایران با موضوع مورد پژوهش از این لحاظ در ارتباط قرار می‌گیرد که در وضعیت کنونی، یکی از راهکارهای نظام جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با طرح خاورمیانه بزرگ، پافشاری برای دستیابی به فن آوری هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم می‌باشد زیرا استراتژیست‌های ایرانی معتقدند که ایران هسته‌ای می‌تواند بعنوان یک قدرت منطقه‌ای در برابر هژمونی ایالات متحده ایستادگی کرده و نیروی بازدارنده‌ای در برابر اسرائیل و آمریکا در خاورمیانه ایجاد کند. به نظر دولت ایران در صورتی که ایران بر حق خود در دستیابی به فن آوری هسته‌ای تاکید کند می‌توان امید داشت که با اثبات این حق برای ایران در مجامع بین‌المللی، از فشارهای آمریکا برای پذیرش خواسته‌های این کشور در منطقه کاسته شود. اما در صورت تسلیم ایران در برابر فشارهای ایالات متحده برای تعلیق غنی‌سازی اورانیوم، ایالات متحده در اقدام بعدی با فشارهای بیشتر ایران را مجبور به اجرای مفاد طرح خاورمیانه بزرگ خواهد کرد. از سوی دیگر با مقاومت ایران در برابر ایالات متحده، دیگر کشورهای منطقه نیز با پیروی و تبعیت از ایران در برابر خواسته‌های آمریکا مقاومت بیشتر نشان خواهند داد. به نظر دولت آقای احمدی نژاد، در وضعیت کنونی منطقه خاورمیانه و با در نظر گرفتن درگیری آمریکا در عراق و ضعف استراتژی خاورمیانه‌ای بوش و عدم امکان حمله نظامی به ایران بعلت توانایی لازم برای مدیریت بحران توسط نیروهای نظامی ایالات متحده در منطقه، پافشاری بر غنی‌سازی اورانیوم تهدید جدی برای ایران محسوب نمی‌شود.

در تایید این نظریه، «جاک استرو»^۱ وزیر خارجه سابق انگلستان در خصوص اظهارات بوش در مورد امکان حمله نظامی و استفاده از قدرت هسته‌ای بر ضد ایران بیان کرد که چنین اقدامی یک حماقت محض می‌باشد. با تاکید بر این نکته که حمله علیه ایران توسط ایالات متحده، کاملاً غیرمنطقی و دور از ذهن است. همچنان که «ایمانوئل والرشتاین»^۲ معتقد است که ایران در صورت مورد تهاجم

1- Jack Straw

2- Iemanoel Vallerstcine

قرار گرفتن با توجه به توانایی‌های متنوع و نیرومندش، ممکن است که به یک قهرمان در جهان اسلام تبدیل شود.

به نظر این گروه، نظام جمهوری اسلامی ایران دارای توانایی‌های نظامی می‌باشد که هنوز شناخته شده نیست و در واقع آنچه ایالات متحده درباره توان نظامی ایران مورد محاسبه قرار داده براساس مانورهای نظامی ایران در فواصل زمانی معین است که در آن برخی توانایی‌های نظامی خود را به نمایش می‌گذارد و با توجه به عدم آگاهی از توان واقعی ایران نمی‌توان به شکل جنون آمیز همچون جنگ با عراق، وارد میدان درگیری با ایران شد. این عده اعتقاد دارند در صورتی که ایران با وجود مخالفت‌های علنی ایالات متحده و کشورهای غربی بتواند با دستیابی به انرژی هسته‌ای عظمت این کشور را در میان کشورهای منطقه خدشه دار کند و باعث فرو ریختن هژمونی آمریکا در خاورمیانه شود، خواهد توانست با همه خواسته‌های ایالات متحده، بعنوان یک قدرت منطقه‌ای نو ظهور مقابله کند و دیگر کشورهای منطقه را در این راه با خود همراه سازد (عترسی، ۲۰۰۶: ۳۸۰-۳۲۷).

«کنت پولاک^۱» و «تاکی ری^۲» در مقاله ای با عنوان «رویارویی با ایران (تهران)»^۳ درباره گزینه‌های انتخابی ایران در مساله هسته‌ای می‌گویند: «ایران امروز بر سر دو راهی قرار دارد. این کشور ممکن است بلند پروازی‌های هسته‌ای خود را در چارچوب پارامترهای وضع شده توسط معاهده منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای محدود سازد و یا شتابان از آستانه تعیین شده عبور کند و از بمب بعنوان ابزاری برای دیپلماسی انقلابی استفاده کند» (پولاک و ری، ۱۳۸۴: ۱۱۵-۱۱۳).

بر این اساس از سوی ایالات متحده و کشورهای غربی یک سیاست چند جانبه به ایران توصیه می‌شود که این کشور را متقاعد به ترک برنامه هسته‌ای خود سازد. آمریکا و متحدینش دو مسیر متفاوت را پیش روی ایران قرار می‌دهند، براساس یکی از این مسیرها، ایران با دست برداشتن از برنامه هسته‌ای خود موافقت خواهد کرد و رژیم پارزسی جامع را از سوی آژانس خواهد پذیرفت و به حمایت خود از تروریسم پایان خواهد داد.

در مقابل، ایالات متحده تحریم‌ها علیه این کشور را لغو کرده و وارد ساختن ایران به سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی نظیر سازمان تجارت جهانی را مورد بررسی قرار خواهد داد، پیوندهای تجاری

1- Kenneth Pollack
2- Takeyh Ray
3- Taking on Tehran

خود را با ایران گسترش داده و حتی کمک‌های اقتصادی در اختیار این کشور می‌گذارد. ایالات متحده همچنین می‌تواند به ایجاد ساختار امنیتی جدید در خلیج فارس کمک کند که در آن ایرانی‌ها، اعراب و آمریکایی‌ها راه‌هایی جهت همکاری برای سامان دادن به نگرانی‌های امنیتی خود، بیابند.

اما اگر از سوی دیگر ایران تصمیم به پیمودن مسیر کنونی بگیرد، متحدین آمریکا به همراه این کشور دست به اعمال تحریم‌هایی می‌زنند که اقتصاد ناپایدار ایران را با چالش جدی مواجه می‌کند. این تحریم‌ها از منع سرمایه‌گذاری در پروژه‌های خاص یا در بخش‌های خاص (مانند صنایع و نفت) تا کلیه تماس‌های بازرگانی با ایران را شامل می‌شود (پولاگ و ری، ۱۳۸۴: ۱۰۳-۱۰۱).

پولاگ و ری در خصوص اعتقاد مقامات ایرانی به قدرت بازدارنده فن آوری هسته‌ای در مقابل آمریکا می‌نویسد:

بیش از هر موضوع دیگر مساله دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای تنش‌ها را با روحانیون حاکم بر ایران تشدید کرده است. نخبگان حکومت دینی عموماً توافق دارند که ایران باید برنامه تحقیقات هسته‌ای خود را که نهایتاً به آن امکان ساخت بمب را خواهد داد، حفظ کند. از همه این‌ها گذشته اینکه واشنگتن تمایل خود را به عملی کردن دکترین تحریک برانگیز پیش دستی نظامی نشان داده است، گرایش تهران به دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای معنایی استراتژیک می‌یابد. البته در خصوص شتاب ایران برای کسب توانایی ساخت سلاح‌های هسته‌ای، نمی‌توان تمام تقصیرات را متوجه این کشور دانست. هنگامی که دولت بوش به عراق هجوم برد، یعنی کشوری که هنوز هسته‌ای نشده بود و از کاربرد زور علیه کره شمالی که هسته‌ای شده بود اجتناب ورزید؛ ایرانیان داشتن سلاح هسته‌ای را بعنوان تنها عامل بازدارنده معتبر در برابر اقدام نظامی آمریکا تلقی کردند» (پولاگ و ری، ۱۳۸۴: ۸۷).

بر اساس آنچه گفته شد و با تاکید بر این موضوع که مقامات ایران مصمم در دنبال کردن برنامه هسته‌ای می‌باشند و بر این امر پافشاری می‌کنند، ایالات متحده و اسرائیل برای همراه کردن کشورهای منطقه و فرمانطقه‌ای با خود در خصوص برخورد با ایران در زمینه گسترش فن آوری هسته‌ای، استراتژی امنیتی کردن برنامه هسته‌ای ایران را در دستور کار خود قرار داده‌اند.

بنابراین با توجه به آنچه در سه رویکرد تقابلی ایران بیان شد از زاویه دید آمریکا، ایران یک بازیگر تهدید کننده و ضد نظم موجود است که نه تنها باید از افزایش نفوذ و نقش آن در زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جلوگیری کرد، بلکه باید از طریق فشارها و تهدیدات و نیز اهرم‌های حاکم در این نظام جهانی از جمله قوانین حاکم بر سازمان‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهانی و

سازمان ملل، رفتار ایران را تغییر داد و با نظم جاری هماهنگ کرد. از دیدگاه حاکمان فعلی کاخ سفید، در صورت عدم تحقق هدف فوق راه حل نهایی این است که نظام حکومتی ایران را از طریق کاربرد زور تغییر داد. به همین دلیل هرگونه تلاش ایران برای افزایش نقش و دامنه نفوذ منطقه‌ای در جهت فرصت‌سازی در سطح منطقه با مخالفت آمریکا روبرو می‌شود (برزگر، ۱۳۸۵: ۱۴۸).

در نتیجه تنها راهی که در برابر کشورهای ناهمگون با آمریکا (مانند ایران) قرار دارد، تغییر موقعیت خود در نظام بین‌الملل از طریق دگرگون ساختن نحوه توزیع قدرت در سطح سیستم می‌باشد. ساختار نظام بین‌الملل بی تردید ساختار داخلی ایران را به چالش می‌طلبد. پس از پایان جنگ سرد، اصل «دخالت» در زمینه‌های حقوق بشر، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و ... این بهانه را به سیستم داده است که در امور داخلی ملت‌ها دخالت نماید. این دخالت‌ها باعث می‌شود با توجه به ساختار تک قطبی حاضر، امنیت ملت‌های در حال توسعه در دو بعد داخلی و بین‌المللی تضعیف گردد. از این دو دیدگاه جمهوری اسلامی ایران با گروهی از پدیده‌های ملی، منطقه‌ای، جهانی مواجه خواهد بود که به تناسب نوع مدیریت اتخاذ شده از سوی ایران می‌توان با آنها برخورد کرد. تحول ساختار بین‌المللی معطوف به نقش هژمونی منجر خواهد شد تا ترتیبات امنیتی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در سطح سیستم به نفع کشورهای همسو با هژمون تغییر یابد.

از سوی دیگر ایدئولوژیک شدن فضای مناسبات بین‌المللی، احتمال برخورد هژمون را با جمهوری اسلامی ایران در مسائل مهمی چون بحران خاورمیانه افزایش می‌دهد (مرادی، ۱۳۸۴: ۱۸۰).

نتیجه‌گیری

دولت فعلی جمهوری اسلامی، رویکرد آرمانگرایی ارزش محور را در سیاست خارجی و در تعامل با نظام بین‌الملل مورد توجه قرار داده که این رویکرد با توجه به تعریف بیان شده از آن بازگشتی به دوران ارزش محوری و آرمانگرایی جنگ عراق و ایران می‌باشد و بیشتر زمینه‌های ایدئولوژیک داشته که به نوعی با واقعیت نظام بین‌الملل همسو نیست. از سوی دیگر، در دوران بوش رویکرد سیاست خارجی آمریکا براساس دو رویکرد ویلسونیسیم و جکسونیسیم که برگرفته از نظریه‌های واقعگرایی در نظام بین‌الملل می‌باشد، شکل گرفته است. بنابراین، به راحتی می‌توان در یک مقایسه‌ای ساده میان نظریه‌های آرمانگرا و واقعگرا تضاد این دو رویکرد را مشاهده کرد.

تضاد به وجود آمده در رویکردهای سیاست خارجی این دو کشور باعث شده است که این دو با نگاهی تهدید محور نسبت به یکدیگر، راهکارهایی را برای تقابل با تهدیدات متقابل در پیش گیرند که بر این اساس ایالات متحده با رویکردهایی چون، تعامل گرایی، تقابل گرایی و تعامل - تقابل گرایانه بدنبال مهار قدرت و نفوذ ایران در منطقه و سطح نظام بین‌الملل است و از سوی دیگر ایران نیز با رویکردهایی چون گسترش مرزهای امنیتی، اتحاد ژئوپلیتیک شیعه و بازدارندگی هسته‌ای بدنبال بی اثر کردن اقدامات آمریکا و گسترش نفوذ خود در منطقه می‌باشد.

آمریکا فرایند دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای را در سطح نظام بین‌الملل به عنوان تلاش برای ساخت بمب اسلامی اتمی (به گفته هانتینگتون) جلوه داده و برنامه هسته‌ای ایران را خطری بالقوه برای امنیت نظام بین‌الملل قلمداد کرده است که این موضوع باعث ایجاد یک اجماع مشترک بین المللی در خصوص لزوم متوقف کردن ایران در پیشبرد غنی‌سازی اورانیوم شده است.

براساس آنچه در سه رویکرد تقابل گرایی ایالات متحده بیان شد، این کشور مهمترین موضوع در فرایند امنیتی سازی را بزرگنمایی خطر برنامه‌های هسته‌ای ایران در سطح منطقه و نظام بین‌الملل قرار داده و بر این اساس تنها راه متوقف کردن ایران در این برنامه را تقابل نظامی و حمله غافل گیرانه به نیروگاه‌های هسته‌ای ایران عنوان کرده است.

راهکارهایی که می‌تواند در جهت افزایش ضریب امنیت ملی ایران عنوان کرد عبارتند از:

۱. استمرار توسعه و اصلاحات سیاسی برای بالا بردن مشروعیت و مقبولیت نظام در سطح داخلی.
۲. جلوگیری از امنیتی شدن نظام در سطح منطقه‌ای و بین المللی از طریق اعتماد سازی متقابل، تنش‌زدایی در سیاست خارجی.
۳. تقویت هویت ملی و پر کردن شکاف میان ملت و دولت در داخل کشور.
۴. کارآمد ساختن ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه.
۵. توزیع مناسب فرصت‌ها و امکانات اجتماعی در سطح جامعه برای جلوگیری از رشد گرایش‌های گریز از مرکز و تجزیه طلبانه.
۶. ایجاد منافع مشترک منطقه‌ای از طریق افزایش وابستگی متقابل اقتصادی و امنیتی در سطح کشورهای منطقه.
۷. تاسیس و گسترش سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای به منظور تقویت و تحکیم هویت منطقه‌ای.
۸. امضا توافق نامه‌های تجارت آزاد به صورت دو یا چند جانبه با کشورهای منطقه.

۹. حفظ آمادگی نظامی از طریق موازنه یک یا چند جانبه در قالب ائتلاف سازی‌های منطقه‌ای و جهانی.
۱۰. کنار گذاشتن سیاست تهاجمی در نظام بین‌الملل و تلاش برای تعامل و مقابله نرم افزاری با هژمونی آمریکا و پذیرش واقعیت نظام بین‌الملل.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- اکبری، حسین (۱۳۸۵). «بزرگترین اشتباه و اشتباهات بزرگ آمریکا در عراق و تاثیر آن بر چشم‌انداز آینده منطقه»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، سال هفتم، شماره ۲۵، بهار.
- امامزاده فر، پرویز (۱۳۸۲). «سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش»، کتاب خاورمیانه ۱ (ویژه دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه)، تهران: ابرار معاصر.
- اوتادی، ماریتا و کاروترز، توماس (۱۳۸۳). «طرح خاورمیانه بزرگ آغاز اشتباهی دیگر»، ترجمه سعید میرترابی، ماهنامه نگاه، سال چهارم، شماره ۴۳، فروردین و اردیبهشت.
- ایکنبیری، جی‌جان (۱۳۸۲). تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- آزر، ادوارد. ای واین. مون، چونگ (۱۳۷۹). امنیت ملی در جهان سوم، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- الهاشمی، محمدصادق (۱۳۸۰). اشغال عراق توسط آمریکا و پیامدها و نتایج طرح خاورمیانه بزرگ، ترجمه محمد رضا بلوردی، تهران: موسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۵). «تضاد نقش‌ها: بررسی ریشه‌های منازعه ایران و آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر»، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۹، پائیز.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۳). «چالش‌ها و راهبردهای امنیتی ایران در خاورمیانه»، (سخنرانی)، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حجازی، حسین (۱۳۸۳). «نتایج طرح آمریکایی خاورمیانه بزرگ»، گزیده تحولات جهان، شماره ۲۴ (مجموعه مقالات)، تهران: ابرار معاصر تهران.

حسینی، حسن (۱۳۸۳). طرح خاورمیانه بزرگ «القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا». تهران: انتشارات ابرار معاصر.

خسروی، غلام‌رضا (۱۳۸۴). «بررسی و نقد مفروضات طرح خاورمیانه بزرگ»، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، فروردین.

خلیل زاده، زیلمای و لیسر، لین. او (۱۳۸۱). «منافع ستیز در خاورمیانه بزرگ»، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

دهقانی، سیدجلال (۱۳۸۳). «طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره سوم، سال هفتم، پائیز.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۳). «طرح خاورمیانه بزرگ و منافع ملی ج.ا.ا»، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، تابستان.

راسل، جیمز (۱۳۸۵). «استراتژی امنیت و جنگ در عراق: ایالات متحده و خلیج فارس در قرن ۲۱»، ترجمه پیروز ایزدی، فصلنامه راهبرد، سال سوم، شماره ۳۹، بهار.

زونز، استفان (۱۳۸۱). «آمریکا - ایران، دموکراسی، تروریسم و سلاح هسته‌ای»، ترجمه افسانه احدی، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۸، زمستان.

سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۱). «عراق جدید، خاورمیانه جدید: پی آمدهای نظری برای ایران»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۴، سال نهم، زمستان.

سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۴). سیاست خارجی ایران: رهیافتی نظری، رویکردی عملی، تهران: میزان.

_____ (۱۳۸۴). نظریه‌ها و تئوریهای بدیل در روابط بین‌الملل: مناسبت، صلابت، و کار آمدی، تهران: انتشارات وزارت خارجه، بخش چهارم.

_____ (۱۳۸۷). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: تبارشناسی مواضع، فصل اول و دوم، زیر چاپ.

_____ (۱۳۸۷). بن فکتی رندانه: روایتی از نگاه‌های رقیب ایرانی به نظریه پردازی، تهران: پژوهشی برای پژوهشکده مطالعات اجتماعی-فرهنگی، زیر چاپ.

عبدالله خانی، علی (۱۳۸۲). کتاب آمریکا ۱ (ویژه دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه)، (مجموعه مقالات)، تهران: انتشارات ابرار معاصر.

عبدالله خانی، علی (۱۳۸۵). رویکردها و طرح‌های آمریکایی در باره ایران، تهران: انتشارات ابرار معاصر

_____ (۱۳۸۳). نظریه‌های امنیت (۱)، تهران: انتشارات ابرار معاصر.

کاظمی، فرهاد و ریچارد نورتون، الگوست (۱۳۸۳). «چالش‌های سیاسی دولت‌های خاورمیانه در قرن بیست و یکم»، ترجمه قدیر نصری، چهره جدید امنیت در خاورمیانه (مجموعه مقالات)، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کریمی، جهانگیر (۱۳۸۳). «چرا خاورمیانه بزرگ»، فصلنامه نهضت، سال پنجم، شماره ۱۸ و ۱۷، بهار و تابستان.

کروآزیه، کاترین (۱۳۸۴). «دکترین بوش برای دگرگونی در خاورمیانه بزرگ: از آرمانگرایی تا عملگرایی»، (گزارش پژوهشی)، ترجمه بابک میرخلیل ارشادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، دی.

مستکین، عبدالمهدی (۸۶-۱۳۸۵). «جایگاه جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی ایالات متحده»، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۸، زمستان.

مهدی زاده، اکبر (۱۳۸۳). «بررسی ابعاد گوناگون طرح خاورمیانه بزرگ»، ماهنامه نگاه، سال چهارم، شماره ۴۳، فروردین و اردیبهشت.

مومنی، میرقاسم (۱۳۸۴). کتاب خاورمیانه ۴ (ویژه خلیج فارس)، (مجموعه مقالات)، تهران: انتشارات ابرار معاصر.

_____ (۱۳۸۵). «نقش آمریکا در گسترش اصلاحات در جهان عرب»، کتاب خاورمیانه ۵ (ویژه

اصلاحات در خاورمیانه، (مجموعه مقالات)، تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.

مهرعلیان، عباس علی، طرح آمریکا در خصوص خاورمیانه بزرگ و پیامدهای آن بر امنیت و جایگاه منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، دانشکده وزارت امور خارجه، جهت اخذ مدرک کارشناسی ارشد، سال ۱۳۸۳، چاپ نشده.

میلادی گرجی، ولی‌الله (۱۳۸۵). تبیین سیاست خارجی بوش براساس مکاتب چهارگانه سیاست خارجی آمریکا با تاکید بر ایران، ماهنامه اطلاعات راهبردی، سال چهارم، شماره ۳۸، تیر.

میرترابی، سعید (۱۳۸۴). «آمریکا و راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، بهار.

میزگرد، نیازی (۱۳۸۳). «خاورمیانه بزرگ: چشم اندازها و چالش‌ها»، (میزگرد)، فصلنامه نهضت، سال پنجم، شماره ۱۸-۱۷، بهار و تابستان.

نادری قطب‌الدینی، عباسی و ذاکری، سیدقاسم (۱۳۸۳). کتاب خاورمیانه ۱ (ویژه مسائل و چالش‌های خاورمیانه)، (مجموعه مقالات)، تهران: انتشارات ابرار معاصر.

هاس، ریچارد (۱۳۸۳). «گسترش دموکراسی در جهان اسلام»، ترجمه گروه ترجمه موسسه، فصلنامه نهضت، سال پنجم، شماره ۱۸-۱۷، بهار و تابستان.

هراتی، سیدعباس (۱۳۸۳). «بررسی طرح خاورمیانه بزرگ»، (میزگرد دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه)، فصلنامه نهضت، سال پنجم، شماره ۱۸-۱۷، بهار و تابستان.

ب) منابع انگلیسی

Aburish, K, (2000). *Saddam Hussein. The Politics of Revenge*, London: Bloomsbury.

Cordesman, A, (1996). *Perilous Prospects: The Peace Process and the Arab-Israeli Military Balance*, Boulder, Colo.: Westveiv Press.

Fuller, G, The Future of Political Islam, Foreign Affairs, No. 81, 2002.

Esposito, J.L, (2002). *Unholy War: Terror in the Name of Islam*, New York: Oxford University Press.

Frum, D, (2003). *the Surprise Presidency of George W. Bush*, New York: Random House.

Are Knudsen, (2003). *Political Islam in the Middle East*, Bergen, Michelsen Institute.

Seifzadeh, Hossein, (20-23 October 2005). "Iran's assertiveness in Maintaining its peaceful nuclear Technology: Foreign effectiveness and Domestic Efficiency," Regional in/security: redefining Threats and Responses, Antalya.